

## تکفیر از نگاه برخی ائمه مذاهب اهل سنت

رحمت الله ضیائی ارزگانی

### چکیده

یکی از مصائبی که امروز جهان اسلام را به خود مشغول نموده است، مسأله‌ی دردآور و غم‌بار گروه‌های تکفیری است که از این ناحیه، حوادثی رخ می‌نماید که دل هر انسانی را غمگین و آزرده می‌سازد. متأسفانه این گروه‌ها رفتارهای ضد اسلامی و انسانی خویش را به اسلام و مذاهب اسلامی منتسب می‌نمایند، در حالی که هم آموزه‌های روشن دین با آن سازگاری ندارد و هم در کلام ائمه مذاهب اسلامی این موضوع پذیرفتنی نیست. این ائمه با توجه به روایات عدم تکفیر مسلمان، در این مسأله بسیار حساس بوده و پیروان خویش را از گرفتار آمدن در دام تکفیر بر حذر داشته و تکفیر اهل قبله را جایز نمی‌دانسته‌اند. در این مقاله به دیدگاه سه نفر از ائمه اهل سنت یعنی امام ابوحنیفه، امام شافعی و امام احمد بن حنبل پرداخته شده و دیدگاه آنها در این مسأله تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها: مذاهب اسلامی، امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام احمد حنبل، تکفیر، مسلمانان.

بی تردید اصلی‌ترین مشکل و گرفتاری مسلمانان در عصر حاضر، موضوع تکفیر است. امروز عده‌ای از مسلمانان به جای پرداختن به مسائل بزرگتر و مهم جهان اسلام بر طبل تکفیر هم‌مسلمانان خویش می‌کوبند و به بهانه‌های گوناگون، آنها را کافر و مشرک می‌خوانند و سپس با استفاده از افراد ناآگاه به آموزه‌های دین مقدس اسلام و شرایط و اوضاع جهان، خشن‌ترین نوع رفتار را در کشتن این مسلمانان انتخاب می‌کنند که در تاریخ بشریت، کمتر نمونه‌ای برای آن می‌توان یافت و به نظر می‌رسد که این گروه، دغدغه‌ای جز تکفیر فرقه‌های اسلامی ندارند. با این توضیح، وظیفه اندیشمندان مذاهب اسلامی در وضعیت کنونی ایجاب می‌کند که دلایل این نوع رفتارها را در جوامع اسلامی با دقت رصد کنند و علت آن را بیابند، زیرا در غیر این صورت و با وضعیت موجود، این امکان وجود دارد که به زودی، آتش تکفیر دامن همه را بگیرد و همگان در آن بسوزند. بنابراین وظیفه داریم که در خاموش نمودن این فتنه بزرگ بکوشیم و با بیان و استدلال خویش تلاش کنیم تا آنانی که با اتکای به قدرت، هر روز فتوای ناهق و ناصواب درباره پیروان مذاهب اسلامی صادر می‌کنند، به خود آیند و تا این اندازه، در مخالفت با بزرگان دین، سلف صالح و ائمه مذاهب اسلامی فتاوی تفرقه‌افکنانه و مبتنی بر تکفیر مسلمانان صادر نکنند.

در این مقاله، سعی شده است تا دیدگاه برخی ائمه مذاهب اهل سنت درباره تکفیر مسلمانی که ضوابط مسلمان بودن را هم در بخش عقیده و باروهای اساسی اصول مانند توحید، نبوت و معاد و بقیه ضروریات دین دارد و هم در عمل، احکام اسلامی را بر اساس مذهب خویش انجام می‌دهند، بحث، بررسی و تبیین گردد تا برای آن گروه از افرادی که تحت تأثیر جریان‌های تکفیری واقع شده‌اند، دیدگاه ائمه مذاهب در این زمینه مفید واقع شود.

### مفهوم شناسی

تکفیر: تکفیر، مصدر از ماده «ک ف ر» است. «کفر» در لغت به معنای پوشانیدن است و بر همین اساس در عربی به «کشاورز»، «کافر» گفته می‌شود، زیرا او دانه‌ها را با خاک می‌پوشاند. علت نام‌گذاری این است که کفر، پوشاننده حق است (الحسینی، بی‌تا: ۵۵) و در اصطلاح، نقطه مقابل و ضد ایمان است (الآزدی، ۱۹۸۷م: ۷۸۶).

بنابراین «تکفیر» یعنی گواهی دادن به کفرورزی فرد یا افرادی که پیش از این، در زمره مسلمانان به شمار می- رفتند و عضو بالفعل امت اسلامی هستند.

پیشینه تاریخی تکفیر: نخستین فرقه‌ای که در تاریخ اسلام، دیوانه‌وار به تکفیر مخالفان خود پرداخت، خوارج بود. آنان مسلمانان را به دلیل ارتکاب گناه (العسقلانی، بی‌تا: ۴۷)، کافر می‌خواندند و ساختار دوقطبی اسلام و کفر را به هم ریخته و مفهوم کفر را به داخل دایره اسلام آورده و کلمه کافر را بر مسلمانانی که با مبانی عقیدتی‌شان همساز نبودند یا مرتکب گناه می‌شدند، اطلاق کردند (الملل والنحل، ج ۱، ۱۱۴). بدین ترتیب، خوارج اولین گروهی در تاریخ اسلام بودند که اندیشه‌ی تکفیر را در جوامع اسلامی سامان دادند و از این‌رو، می‌توان گفت که آنان نیای نخستین وهابیت، القاعده، داعش و دیگر گروه‌های تندرو و تکفیری در دنیای اسلام هستند.

#### امام ابوحنیفه

نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه؛ (۸۰ - ۱۵۰هـ.ق) (عبدالوهاب، ۱۴۲۲ق: ۳۷) فقیه و متکلم نام‌دار کوفی است که مذهب حنفی برگرفته از نام او است و از این‌رو، پیروان وی را حنفی می‌نامند (نعمانی، ۱۳۸۶: ۱۶۵). او انس بن مالک، صحابی رسول‌الله(ص)، را درک کرده بود و نزد عطاء بن اُبی رباح، اُبی إسحاق السبیبی، محارب بن دثار، حماد بن اُبی سلیمان، محمد بن المنکدر، نافع مولی ابن عُمَر، هشام بن عروه و دیگران علم آموخت، در حالی که امور زندگی خویش را از طریق فروش لباس تأمین می‌کرد (جوزی، ۱۴۱۲ق، ۱۲۹). ابوحنیفه قائل به «رأی» بود و قیاس و استحسان در مذهب او، اصل چهارم پس از قرآن و سنت و اجماع است (مشکور، ۱۳۷۲: ۱۷۰). او هر چند پیش از این‌که وارد حوزه فقه شود، سرگرم مباحث کلامی بود، ولی بعدها به مباحث فقهی علاقه‌مند شد (نعمانی، ۱۳۸۶: ۱۷۹ و ۱۸۰) و شیوه‌ی خاصی در مباحث فقهی بنا نهاد که از سوی شاگردانی چون ابویوسف انصاری (قاضی القضاة) ادامه پیدا کرد (گرگی، ۱۴۲۱ق: ۸۸). به همین جهت، مکتب خاص ابوحنیفه مربوط به مباحث فقهی است و به فقه حنفی معروف شده است.

ابوحنیفه می‌گوید: برای استنباط احکام، نخست به کتاب خدای تعالی مراجعه می‌کنم، اگر نتوانستم از کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) حکمی استنباط کنم، از گفته‌های صحابه بهره گرفته و بقیه را رها می‌نمایم و به قول دیگری عمل نمی‌کنم. سپس اضافه می‌کند: اگر حدیثی از پیغمبر(ص) به ما برسد، آن را به کار می‌بندیم و اگر از

صحابه باشد، در پذیرفتن آن مختاریم و اگر از تابعین باشد، با آن مقابله می‌کنیم (پژوهشی درباره امامان اهل سنت: ۶۳).

هر چند امروز مردم، امام ابوحنیفه را تنها بنیان‌گذار بزرگترین مذهب فقهی اهل سنت می‌شناسند. اما بنا به گزارش مورخان و سیره‌نویسان، او در زمانه خود پیش از این‌که به عنوان فقیهی صاحب‌رأی مطرح شود، متکلمی زبردست و شهره آفاق بوده است (الخطیب البغدادی، ۱۴۲۲ق: ۴۵۹). گزارش‌های کهن، مشعر است که ابوحنیفه محفل درسی داشت که در آن دانش کلام را برای جمعی از فرهیختگان آن روزگار تدریس می‌کرد (ابن ندیم، ۱۴۱۷ق: ۲۵۶). ابوحنیفه دارای تألیفاتی نیز بوده است و کتاب‌هایی چون «فقه الاکبر»، «الوَصِيَّة» و «العالم والمتعلم» به ایشان منسوب است که همه صبغهی کلامی دارد (ابومظفر، ۱۴۰۳ق: ۱۸۴). علم کلام در میان علوم دیگر از نگاه وی، دارای مقام ارجمندی است تا جایی که او آن را «فقه الاکبر» می‌نامید و اهمیت آن را نسبت به دانش فقه بالاتر می‌دید (زیدان، ۲۰۱۰م: ۱۵۶). وی در نبرد فکری با خوارج، با استفاده از علم کلام توانست مبانی اعتقادی آنان را به خوبی و مستدل نقد نماید و در مسافرت‌های متعددی که به بصره داشت، طی نشست‌های مختلف با خوارج به مناظره به آنها می‌پرداخت (مناقب الامام الاعظم ابی حنیفه، ج ۱: ۶۰).

موضوع تکفیر، یکی از مهمترین‌ترین مباحثی بود که در مناظرات کلامی میان امام ابوحنیفه و خوارج درباره آن بحث می‌شد و آن زمان، خوارج تنها فرقه‌ای بود که با سلاح برنده تکفیر دیگر مسلمانان را بی‌رحمانه می‌کشت و مانند تکفیری‌های امروز هیچ‌گونه رحمی نسبت به مسلمانان در دل آنها وجود نداشت. امام ابوحنیفه با مشاهده درد و رنجی که مردم آن زمانه از این ناحیه می‌کشیدند، راه خلاص از این فتنه‌ی کور و خانمان‌سوز را در آن دید که با ابزار علم کلام با آنها به مقابله برخیزد و با نقد علمی، مبانی خوارج را به چالش گیرد تا بتواند شر آنها را از سر جوامع اسلامی کم کند.

بی‌تردید دیدگاه امام ابوحنیفه به عنوان یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در میان ائمه مذاهب اهل سنت، امروز نیز همان کارکرد را می‌تواند ایفا نماید، زیرا در جامعه‌ای که فکر تکفیری خوارج با حمایت قدرت‌های بیگانه و دلارهای باد آورده نفتی برخی کشورها روز به روز گسترده‌تر می‌شود، تبیین دیدگاه‌هایی مانند وی در آگاهی‌دهی به جامعه جای انکار نیست و به طور قطع می‌تواند نقش اساسی در این راستا بیافریند که از سایر عوامل شاید برنیاید. از این‌رو، تبیین دیدگاه وی در موضوع تکفیر از ضرورت و اهمیت بالایی برخوردار است.

امام ابوحنیفه درباره تکفیر مسلمانان بسیار محتاط بود و به صراحت می‌گفت که تکفیر اهل قبله جایز نیست «لا نکفر أحدا من أهل القبلة» (ابی حنیفه، ۱۴۱۹ق: ۴۷؛ الخمیس، بی‌تا: ۱۷۰) و با شهادتین، فرد را مسلمان محسوب می‌کرد و به راحتی کسی را از دایره دین بیرون نمی‌دانست و به آسانی و به بهانه‌های واهی مسلمانی را تکفیر نمی‌کرد که این موضوع، یکی از مزایا و امتیازاتی مکتب کلامی وی است. بدین ترتیب، یک مرز پر رنگ بین نگاه او به این مسأله و گروه‌های تکفیری که امروز در جهان به بهانه‌های مختلف، اکثر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند، وجود دارد. او به شدت اهل سعه‌صدر و تساهل در این باره است و جمله‌ای که از وی درباره عدم تکفیر اهل قبله به ما رسیده است، بسیار قابل توجه است و نیاز دارد که از زوایای مختلف مورد بحث قرار گیرد تا روشن شود که تکفیر مسلمان به این آسانی رخ نخواهد داد. امام ابوحنیفه اندیشه تکفیری خوارج را از ابعاد مختلف مورد نقد علمی قرار داد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

#### الف: تعریف ایمان

وی بر خلاف دیدگاه خوارج، تعریفی از ایمان ارائه می‌دهد که در نقطه مقابل دیدگاه آنها است. او تنها اقرار زبانی و تصدیق قلبی را مصداق ایمان می‌داند و عمل ظاهری را در حقیقت ایمان داخل نمی‌داند (البغدادی التیمی، ۱۹۷۷م: ۹۱؛ فخرالدین الرازی، ۱۴۲۰ق: ۲۷۱) و در این باره، چنین استدلال می‌کند: «عمل با ایمان و ایمان با عمل ناهمسان است؛ زیرا بسا اوقات، ممکن است عمل از مسلمان مرفوع گردد؛ چنان‌که خداوند ادای نماز را از زنان حایض مرفوع نموده است، ولی جایز نیست گفته شود که خداوند ایمان را از آنان مرفوع کرده است... می‌توان گفت فقیر مکلف به ادای زکات نیست، حال که روا نیست گفته شود فقیر مکلف به ایمان نمی‌باشد.» (الخمیس، بی‌تا: ۳۵۹)

نتیجه تعریفی که ابوحنیفه از ایمان ارائه داد، این بود که وی عمل نکردن به احکام را خروج از دین نمی‌دانست و عصیان را با ایمان قابل جمع می‌دانست (الترکی، ۱۴۱۷ق: ۳۷).

امام ابوحنیفه چندین بار با خوارج به محاجه برخاست و اندیشه تکفیری و برداشت ناصواب آنان را از دین به گونه‌ای علمی نقد نمود. در نمونه‌ای از این ارتباطات علمی چنین آمده است:

«وقتی خوارج اطلاع یافتند که امام ابوحنیفه هیچ کسی از اهل قبله را به سبب ارتکاب گناه کافر نمی‌داند، وفدی را جهت مناظره با او فرستادند. وفد به امام گفت: دو جنازه، دم دروازه‌ی مسجد است؛ یکی مردی است

که خیلی شراب خورده و بر اثر آن مرده است، دیگری زنی است که زنا کرده و هنگامی که احساس حاملگی نموده، خودکشی نموده است. امام خطاب به آنان گفت: این دو نفر از کدام دین هستند؟ از یهودند؟ گفتند: خیر. گفت: آیا از مسیحیان هستند؟ گفتند: نه. امام گفت: از مجوسیانند؟ گفتند: خیر. امام گفت: پس از کدام دین هستند؟ گفتند: از دینی هستند که اهل آن به «لا اله الا الله محمد رسول الله» گواهی می‌دهند. امام گفت: کلمه چه بخشی از ایمان است: آیا ربع آن است، یا خُمس آن؟ گفتند: ایمان ثلث و ربع و خمس ندارد. امام فرمود: پس کلمه، چه مقداری از ایمان است؟ گفتند: تمام ایمان. امام فرمود: پس چرا از من می‌پرسید نسبت به دو نفری که خود اعتراف دارید مؤمن‌اند! گفتند: این را بگذار! آیا این دو نفر بهشتی‌اند یا جهنمی؟ امام فرمود: الآن که انکار کردید، پس من در حق آن دو می‌گویم آنچه که حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است در حق قومی که جرم بیش‌تر داشتند: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (ابراهیم، ۳۶) و نسبت به آن دو می‌گویم آنچه حضرت عیسی علیه‌السلام گفته است در حق قومی که از آن دو گناه بیش‌تر داشتند: «إِن تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (مائده، ۱۱۸) و می‌گویم در حق آن دو آنچه حضرت نوح علیه‌السلام گفته است: «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ\* قَالَ وَمَا عَلَّمِي مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ\* إِن حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ» (شعراء، ۱۱۱-۱۱۳) «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (هود، ۳۱) امام می‌گوید: اسلحه‌ها را انداختند وگفتند: از هر دینی که بر آن بودیم، بیزاریم و به همان دینی که تو داری خدا را بندگی می‌کنیم، خداوند به تو فضل، حکمت و علم داده است» (راغب الاصفهانی، ۱۴۲۰ق: ۲۱۳).

#### ب: تسامح در دین

ابوحنیفه تأکید می‌ورزید که ایمان عبارت است از معرفت و اقرار به خداوند، معرفت به رسول و اقرار «بما جاء من عند الله فی الجملة دون التفسیر». بنابراین، باور و اعتقاد به آنچه که با کمک تفسیر و تأویل از دل دین استخراج و استنباط می‌شود، از نظر ابوحنیفه، لازمه ایمان‌داری نمی‌باشد، بلکه برای تحقق ایمان، کافی است شخص گزاره‌ها و آموزه‌های وحیانی را در مجموع و بدون هیچ‌گونه تفسیری بپذیرد. بنا به قول ابوعثمان الآدمی، ابوحنیفه و عمر بن ابی عثمان الشیمزی در مکه با یکدیگر ملاقات کردند. عمر از وی پرسید: «بگو ببینم، درباره انسانی که اظهار می‌کند خدا خوردن گوشت خوک را حرام کرده است و با این همه، مطمئن نیست که آیا

این حرمت در مورد این خوک خاص (که مشخصاً در این لحظه، پیش چشمانش است) نیز صادق است، چه می‌اندیشی؟» ابوحنیفه پاسخ داد: «چنین انسانی، مومن است». سپس عمر از وی پرسید: «فرض کن که این انسان، علاوه بر این، قایل شود که خدا زیارت مکه را فرض مقرر داشته است، اما وی مطمئن نیست که آیا مراد این (کعبه در مکه) است یا کعبه‌ای دیگر در مکانی دیگر. [درباره او چه می‌گویی؟]» ابوحنیفه پاسخ داد: «چنین انسانی، مومن است.»

بنابراین از عملکرد امام ابوحنیفه در برابر تکفیرهای آن زمان یعنی خوارج و دیدگاه وی درباره ایمان به خوبی حاصل می‌شود که او تکفیر مسلمان را جایز نمی‌دانست و این عمل در نگاه وی بسیار خطرناک است، به گونه‌ای که دین و دنیای کسی که چنین رویکردی نسبت به فرقه‌های دیگری اسلامی داشته باشد تباه خواهد شد (الأذرعی الصالحی، ۱۴۱۷ق: ۴۳۲).

#### امام شافعی و تکفیر مسلمان

محمد بن ادریس شافعی، یکی دیگر از ائمه اهل سنت است. او به قبیله قریش منتسب بوده و در سال ۱۵۰ق. در شهر غزه از شهرهای فلسطین دیده به جهان گشود. در بیست سالگی به مدینه رفت و در شمار شاگردان مالک بن انس درآمد. شافعی به مدت ۹ سال و تا مرگ مالک در نزد او بسر برد. شافعی در بغداد با محمد بن حسن شیبانی (م ۱۸۹)، فقیه معروف حنفی، ارتباط علمی داشت. آشنایی شافعی با مذهب حنفی و مکتب اهل رأی که در عراق متداول بود، سرانجام به آن انجامید که او مذهب نوینی، که میانه و حد وسط مذهب حنفی و مذهب مالکی و مکتب اهل حدیث که در حجاز رایج بود را پدید آورد (الزحیلی، بی‌تا: ۴۹-۵۰).

جلال‌الدین سیوطی در کتاب «الاشباه و النظائر» می‌گوید: «هیچ کس از اهل قبله تکفیر نمی‌شود؛ به استثنای مجسمه (قائل به جسمانی بودن خداوند متعال) و منکر علم خداوند متعال به جزئیات» (سیوطی، ۱۴۱۱ق: ۴۸۸). برخی از شارحان فقه و اندیشه امام شافعی که بر اساس دیدگاه وی آموزه‌های دین تشریح و تبیین کرده‌اند، بحث «عدم تکفیر اهل قبله» را در ردیف عقاید دیگر مانند توحید، نبوت، برزخ و قیامت بیان نموده‌اند. ابن الملتن سراج‌الدین در کتاب «التذکره فی الفقه الشافعی» در همان اول کتاب عنوانی را به «کتاب توحید» اختصاص داده و در آن پس از ذکر وجوب عقاید، عدم تکفیر اهل قبله را به گونه‌ای بسیار روشن بیان نموده است که اهل قبله را نباید به دلیل ارتکاب گناهی، تکفیر کنیم (ابن الملتن، ۱۴۲۷ق: ۸).

ابو زکریای نووی یکی دیگر از شارحان فقه امام شافعی از قول «متولی» نقل می‌کند که او گفته است: «چنان- چه مسلمانی بگوید: ای کافر! بدون آن‌که آن را توجیه کند کافر می‌شود؛ زیرا او اسلام را کفر نامیده است» (النووی، ۱۴۱۲ق: ص ۶۵).

شیخ الاسلام تقی‌الدین سبکی، یکی دیگر از علمای شافعی می‌گوید: اقدام کردن به تکفیر مؤمنان، بسیار سخت است. هر کس در قلبش ایمانی وجود دارد؛ تکفیر اهل هوا و هوس و بدعت‌ها با وجود گفتن «لا اله الا الله و محمد رسول‌الله» توسط آنها دشوار است. تکفیر امر وحشتناک و پرخطری است... امام شافعی درباره گران و خطرناک بودن تکفیر زیاد سخن گفته است (الشعرانی، ۱۴۱۸ق: ۵۰).

غزالی می‌گوید: «چیزی که سزاوار است طالب علم متمایل به آن باشد این است که از تکفیر تا جایی که راه دارد، احتراز کند؛ زیرا مباح شمردن ریختن خون و اموال نمازگزاران رو به قبله و تصریح کنندگان به لا اله الا الله محمد رسول‌الله اشتباه است و اشتباه در رها کردن هزار کافر در زندگی (نکشتن آن‌ها)، آسان‌تر از خطای در ریختن قدر خون حجامتی از خون مسلمان است.» او می‌گوید: «توصیه‌ی من این است که زیانت را از اهل قبله تا می‌توانی نگه دار! تا زمانی که می‌گویند «لا اله الا الله محمد رسول‌الله» و آن را نقض نکرده‌اند. زیرا تکفیر خطر دارد؛ در حالی که سکوت خطری ندارد.» (الغلو فی التکفیر، ص ۱۴)

ابوحامد غزالی، یکی از بزرگترین عالمان شافعی نیز گفته است: **چگونه به کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد و خدا را با گفتارش که او را تنزیه می‌کند و عملی که قصد می‌کند با آن خدا را با اخلاص و با آن ایمانش را افزایش می‌دهد و معرفت به خداوند متعال پیدا می‌کند و سپس خداوند متعال به او اکرام می‌کند و زمینه‌ی دستیابی بیشتر را به او می‌دهد و رضایت خود را به او اعلام می‌کند؛ آن وقت کسی بدون دلیل شرعی او را تکفیر می‌کند و این، مقیاس کار قرار نمی‌گیرد؛ ایمان از او بیرون نمی‌رود مگر با رها کردن آن و اعتقاد به آن چه با موجودیت ایمان سازگار نیست** (الرضوی، ۱۴۱۱ق: ۷).

امام احمد بن حنبل

هر چند گروه‌های تکفیری خودشان را پیرو امام احمد بن حنبل می‌دانند، ولی دیدگاه او با عملکرد و رفتار آنها همسویی ندارد و او تکفیر مسلمان و اهل قبله را جایز نمی‌دانست و به صراحت گفته است: «تکفیر مسلمانان به خاطر گناهان‌شان جایز نیست و کسی به خاطر عملش از اسلام خارج نمی‌شود.» (ابن ابی یعلی، ۱۴۱۷ق: ۲۷) وی در پیامد خطرآفرین تکفیر در کتاب مسند خویش، حدیثی از پیامبر (ص) آورده است که:



«هرگاه شخصی به برادرش بگوید: ای کافر! همانا کفر به یکی از آن‌ها بازگشت می‌کند.» (مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۸: ۳۱۴)

همچنین حدیث صحیح‌السند دیگری را از رسول‌الله(ص) می‌آورد که وارد شدن به بهشت را در بیان دو جمله یکی شهادت به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و دومی؛ اقرار به رسالت رسول گرامی اسلام(ص) می‌داند. (همان، ج ۱۵: ۲۷۸) وی روایت دیگری را از رسول‌الله(ص) نقل می‌کند که از نگاه سند، صحیح و در آن آمده است که پیامبر فرمود شخص تنها به «لا اله الا الله» وارد بهشت می‌گردد (همان، ج ۱۹: ۳۴۰). پیامبر(ص) در روایت دیگری نیز ورود به بهشت را در اعتقاد به پنج چیز می‌داند: ایمان به خدا، ایمان به روز قیامت، ایمان به بهشت و جهنم، ایمان به قیامت و ایمان به حساب (همان، ج ۲۴: ۴۳۰).

او همچنین در مسندش روایتی را از «مؤمل بن إسماعیل» با سند متصل از رسول‌الله(ص) نقل می‌کند که فرمود: «شما را مژده می‌دهم و شما به دیگران مژده دهید که هر کس شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و بدان معتقد باشد، وارد بهشت می‌شود (همان، ج ۲۳: ۳۷۰).

روایت دیگری نیز آمده است که ابوذر(رض) می‌گوید: نزد نبی اکرم(ص) رفتم و دیدم که پارچه‌ای سفید بر او کشیده شده و خوابیده است. بار دوم که نزد ایشان رفتم، بیدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده‌ای که لا اله الا الله بگوید و بر آن بمیرد، وارد بهشت می‌شود». پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». دوباره پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود». باز هم پرسیدم: اگر چه مرتکب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علی‌رغم خواست ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند». (همان، ج ۳۵: ۳۷۰).

امام احمد، روایت صحیح‌السندی دیگری را ذکر کرده که اگر اندک تأملی در آن نمائیم، به طور قطع به این نتیجه خواهیم رسید که صاحب شرع مقدس به هیچ وجه راضی به تکفیر اهل «لا اله الا الله» نیست و به شدت از آن نهی کرده است. در این روایت چنین آمده است:

«اسامه بن زید گفت: رسول‌الله(ص) ما را در ضمن سریه‌ای، به منطقه حرقات فرستاد. مردم آن منطقه ما را ترک کرده و فرار کردند. ما به مردی از آن‌ها رسیدیم؛ وقتی او را محاصره کردیم، وی گفت: لا اله الا الله، ما او را با شمشیر زدیم و به قتل رساندیم. بعد از آن، برای من از این جهت تشویشی پیدا شد [نکند به ناحق کشته

باشم]؛ از این رو، آن را برای رسول الله (ص) تعریف کردم. حضرت به من فرمود: در روز قیامت چه کسی می-تواند تو را از گوینده لا اله الا الله نجات دهد؟ عرض کردم: یا رسول الله! او از ترس شمشیر و کشته شدن لا اله الا الله گفت. حضرت فرمود: آیا تو سینه او را شکافتی و از آنجا دریافتی که او از روی ترس آن را گفته است؟ آن گاه بارها فرمود: «من لک بلا اله الا الله یوم القیامه»؛ یعنی در روز قیامت چه کسی تو را از گوینده لا اله الا الله نجات می دهد. اسامه گفت: وقتی دیدم حضرت مرتب این سخن را تکرار می کند، آرزو کردم ای کاش، همین روز مسلمان شده بودم [تا مرتکب چنان جنایتی نمی شدم] «همان، ج ۳۶: ۱۳۳)

با این همه روایاتی که در مهمترین کتاب حنابله یعنی مسند احمد از رسول الله (ص) نقل شده است، اگر گروهی خود را پایبند به مذهب حنبلی بدانند و در عین حال اهل قبله را تکفیر نمایند، از دو حال خارج نیست؛ یا به دروغ خود را حنبلی می دانند و یا تخلف از پیامبر (ص) برای آنها کاری سهل و ساده است.

#### نتیجه گیری

از مجموع مطالبی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت، به این نتیجه ما را رهنمون می سازد که ائمه مذاهب اهل سنت به مسأله تکفیر توجه داشته اند. آنها هم خود از آن حذر می نمودند و هم به پیروان خود هشدار می دادند که مبادا در حلقه تکفیر گرفتار شوند و بدین ترتیب، اقدام به توسعه ی دایره مسلمانانی می نمودند. همچنین این نکته را بیان می کردند که نباید اهل قبله را تکفیر نمود، هر چند ممکن است دیدگاه ها در برخی فروع دین مختلف باشد، زیرا آنچه که همه را زیر چتر دین مبین اسلام جمع می کند، گفتن «شهادتین» و اهل قبله بودن است و اگر کسی از این دو شاخصه برخوردار بود، تکفیر او جایز نیست.

## منابع و مأخذ

- ابن ابي يعلى، طبقات الحنابلة، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.
- ابن الملقن، سراج الدين أبوحفص عمر بن على، التذكرة فى الفقه الشافعى لابن الملقن، تحقيق محمدحسن إسماعيل، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٧ق.
- ابن النديم، أبوالفرج محمد بن إسحاق، الفهرست، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٧ق.
- أبوالمظفر، طاهر بن محمد الأسفرايينى، التبصير فى الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين، محقق: كمال يوسف الحوت، لبنان: عالم الكتب، ١٤٠٣ق.
- ابى حنيفة، النعمان بن ثابت بن زوطى بن ماه، الفقه الأكبر (مطبوع مع الشرح الميسر على الفقهاء الأيسر والأكبر المنسوبين لأبى حنيفة تأليف محمد بن عبد الرحمن الخميس)، الإمارات العربية: مكتبة الفرقان، ١٤١٩ق.
- الأذرعى الصالحى، صدرالدين محمد بن علاءالدين، شرح العقيدة الطحاوية، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و عبدالله بن المحسن التركى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.
- الأزدى، أبوبكر محمد بن الحسن، جمهرة اللغة، ج ٢، محقق: رمزى منير بعلبكي، بيروت: دارالعلم للملادين، ١٩٨٧م.
- البغدادى التميمى، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية، بيروت: دارالآفاق الجديدة، ١٩٧٧م.
- التركى، عبدالله بن عبدالمحسن، مجمل اعتقاد أئمة السلف، المملكة العربية السعودية: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، ١٤١٧ق.
- جوزى، جمالالدين أبوالفرج، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، ج ٦، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.
- الحسينى، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ١٤، محقق: مجموعة من المحققين، دارالهداية، بى تا.
- الخطيب البغدادي، أبوبكر أحمد بن على، تاريخ بغداد، ج ١٥، المحقق الدكتور بشار عواد معروف، بيروت: دارالغرب الإسلامى، ١٤٢٢ق.
- الخميس، محمد بن عبدالرحمن، أصولالدين عند الإمام أبى حنيفة، المملكة العربية السعودية: دارالصمىعى، بى تا.

راغب الأصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، ج ٢، بيروت: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم، ١٤٢٠ ق.

الرضوى، مرتضى، آراء علماء المسلمين فى التقيہ و الصحابه و صيانہ القرآن الكريم، بيروت: الارشاد للطباعة و النشر، ١٤١١ ق.

الزحيلي، وهبة بن مصطفى، الفقه الإسلامى وأدلته، دمشق: دار الفكر، بی تا.

زيدان، يوسف، اللاهوت العربى و اصول العنف الدينى، قاهرة: دار الشروق، ٢٠١٠ م.

سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر، الأشباه والنظائر، دارالكتب العلمية، ١٤١١ ق.

الشعراني، عبدالوهاب، اليواقيت و الجواهر فى بيان عقائد الأكابر، ج ١، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤١٨ ق.

عبدالوهاب، على جمعه محمد، المدخل إلى دراسة المذاهب الفقهية، قاهره: دارالسلام، ١٤٢٢ ق.

العسقلاني، أبو الحسين المَلَطِي، التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع، المحقق: محمد زاهد بن الحسن الكوثري، مصر: المكتبة الأزهرية للتراث، بی تا.

فخرالدين الرازى، أبو عبدالله محمد بن عمر، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٠ ق.

گرجى، ابوالقاسم، تاريخ فقه و فقهها، تهران: سمت، ١٤٢١ ق.

مشكور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامى، مشهد: آستان قدس رضوى، ١٣٧٢ ش.

نعمانى، شبلى، تاريخ علم كلام، ترجمه سيد محمدتقى فخر داعى، تهران: اساطير، ١٣٨٦ ش.

النوى، أبوزكريا محيى الدين يحيى بن شرف، روضة الطالبين و عمدة المفتين، تحقيق زهير الشاويش، المكتبة الإسلامى، ١٤١٢ ق.